



□ لیلی معنوی گیوی - اردبیل

دهخدا ی سیاست - دهخدا ی فرهنگ

اشاره:

درس های مشروطه ی خالی در سال اول دبیرستان و چرند و پرند در ادبیات ۲ پیش دانشگاهی از علامه علی اکبر دهخدا آمده است علاوه بر آن در کتاب زبان فارسی اثر گران سنگ وی لغت نامه ی دهخدا معرفی شده است. این همه می طلبد تا دهخدا را بیش تر بشناسیم. نویسنده کوشیده است در این مقاله دهخدا را در عرصه های سیاسی و به عنوان یک سیاستمدار معرفی نماید.



خانم لیلی معنوی گیوی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر شاغل در آموزش و پرورش استان اردبیل است.



در تهران می پیوندد و به همکاری با میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی در مبارزه با استبداد و تلاش برای آزادی و برقراری حکومت قانون می پردازد. مقالات تند و تیز و انتقادی چرند و پرند حاصل این همکاری است. دهخدا به زبان ساده و روان و به صورت طنزآمیز شدیدترین حمله ها را به محمد علی شاه و حکومت او می کند و مکتب جدیدی را نیز در عالم روزنامه نگاری ایران و نثر معاصر پدید می آورد. شجاعت و دلیری او در نوشته هایش تحسین برانگیز است.

نوشته هایی که در دوره ی خفقان و استبداد محمد علی شاه خطر مرگ را در پی داشت و بر اثر همین نوشته ها بود که میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر و گرداننده ی روزنامه به شهادت رسید و دهخدا نیز به اروپا تبعید شد.

دهخدا در تبعید نیز به مبارزه ی سیاسی خود ادامه داد و به حزب ایرانیان مبارز مقیم سویس پیوست در سال ۱۹۰۹ به استانبول رفت و توسط ایرانیان مقیم ترکیه به ریاست کمیته ی سعادت برگزیده شد و ۱۴ شماره از روزنامه ی سروش را منتشر کرد. اما مطالب این روزنامه مانند صوراسرافیل تند و تیز و انتقادی نبود. چرا که اعضای حزب معتقد

علی اکبر دهخدا (۱۲۵۸ خورشیدی - ۱۲۹۷ هـ. ق، ۱۳۳۴ خورشیدی) نامی آشناست در تاریخ معاصر ایران؛ شخصیتی فراگیر که در عرصه های سیاست و مبارزه با استبداد و فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی نقشی مانا و بسزا داشته است.

دهخدا را بیشتر بالغت نامه ی بزرگ فارسی می شناسیم؛ اثری عظیم و فنناپذیر که افتخاری بزرگ برای ایران و ایرانی است و عظمت آن باعث در حاشیه قرار گرفتن دیگر اقدامات و تألیفات گران قدر دهخدا شده است.

دهخدا پیش از پرداختن به تألیف و گردآوری لغت نامه، مبارزی است که بر استبداد و اشرافیت حاکم می شورد و قلم گیر او شیوای خود را چون سلاخی شکافنده به سوی آن نشانه می رود.

در آغاز جوانی پس از پایان دوره ی آموزشی در مدرسه ی علوم سیاسی به همراه معاون الدوله غفاری سفیر ایران در بالکان به وین پایتخت اتریش رفته و در آن جا زبان فرانسه و معلومات جدید را فرامی گیرد و دردمندانه میهن عقب مانده ی خود را با اروپای پیشرفته و آزاد مقایسه می کند و چون به ایران بازمی گردد، در بحبوحه ی مبارزات مشروطه خواهی در سال ۱۳۲۵ هـ. ق به روزنامه ی صوراسرافیل

به ملایمت و متانت در مبارزه بودند.

در همان زمان مبارزات مجاهدین مشروطه خواه در ایران به ثمر رسید و با فتح تهران محمد علی شاه از سلطنت خلع شد و دهخدا از سوی مردم تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. او در سال ۱۳۲۸ هـ. ق به تهران بازگشت و وارد مجلس دوم شد.

با شروع جنگ جهانی اوگ در سال ۱۳۳۲ هـ. ق (۱۹۱۸ م) دوره‌ی جدیدی در زندگی دهخدا شروع شد. به روستایی در چهارمحال و بختیاری پناه برد و در گوشه‌ی تنهایی به ترجمه‌ی فرهنگ فرانسه به فارسی پرداخت. پس از پایان جنگ و بازگشت به تهران مدتی کوتاه ریاست کابینه، وزارت معارف و اداره‌ی نفتیش در وزارت عدلیه را داشت. اما دیگر نمی‌توانست خود را یکسره به این گونه فعالیت‌ها مشغول بدارد. این بار برای خدمت به ایران راهی بهتر یافته بود. سیاست و بازی هایش را با بلند نظری کنار گذاشت و به کار فرهنگی پرداخت. گروهی معتقدند دلیل وداع دهخدا با عرصه‌ی سیاست، تعارض‌های نظر و عمل بود او برای وفادار ماندن به آرمان‌های اخلاقی خود از صحنه‌ی سیاست کناره گرفت و به کار فرهنگی و ادبی پرداخت که بی‌خطرتر و ماندگارتر بود.^۱

دهخدا به هر علتی که بود، فرهنگ را به سیاست ترجیح داد. بدون شک یکی از دلایل این انتخاب، توان عظیمی بود که برای خدمتی بزرگ در عرصه‌ی فرهنگ و ادب فارسی در خود می‌دید. توان و اراده‌ای که در هیچ کس دیگر سراغ نداشت. دهخدا چه در عرصه‌ی سیاست و چه به عنوان پژوهشگری عاشق، دل‌سوز میهن بود. او پس از پایان گرفتن دوره‌ی پر آشوب مشروطه خواهی، اگرچه از سیاست خسته و دل‌زده می‌نمود، هنوز شمع‌های فرو مرده در نیمه شبان^۲ را به خاطر داشت. اما این بار سنگری دیگر گرفته بود و می‌خواست از پشت سنگر فرهنگ به مبارزه با جهل و خرافه و قشری‌گری و عقب‌ماندگی و ستم بپردازد. او همیشه چه در سیاست و چه در کار فرهنگ آگاهی و دانایی ایرانیان را می‌خواست.

بعدها در علت پرداختن به کار دشوار و پرمخاطره‌ی لغت‌نامه می‌گفت: «در این زمان بسیاری کسانی که حاضرند وقت و نیروی فکری خود را صرف شعر گفتن و مقاله نوشتن و طبع و نشر آن‌ها در روزنامه‌ها و مجلات کنند ولی شاید کمتر کسی باشد که بخواهد و بتواند با تألیف آثاری مانند امثال و حکم و لغت‌نامه و وظیفه‌ای دشوار و خسته‌کننده و طاقت‌سوز ولی واجب را به آسانی تحمّل کند.»^۳

اگر دهخدا سیاست را رها کرد و به کار تحقیق و تألیف مشغول شد، به دلیل نیاز عمیقی بود که در این پهنه احساس می‌کرد. او هرگز نسبت به سرنوشت ایران و ایرانیان بی‌اعتنا

نبود. به طوری که باروی کار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق در حمایت‌ها و هم‌دلی‌های خویش بانخست وزیر محبوب ملی نشان داد که در عالم خویش غرقه نگشته و بیداری و رهایی ایران همواره از آرزوهای دیرباز اوست.

وداع دهخدا با دنیای سیاست و روی آوردنش به عرصه‌ی فرهنگ، در روحیات و منش اخلاقی او نیز تأثیری عظیم نهاد. جالب است بدانیم که دهخدای دوره‌ی مشروطه به قدری کم حوصله بود که غیر از شعر، حتی مقالات چرند و پرند را نیز به حکم ضرورت و بایی علائقی می‌نوشت.

دهخدا خود در این مورد می‌نویسد: «هر وقت مرحوم میرزا جهانگیر خان و مرحوم میرزا قاسم خان با اصرار از من می‌خواستند که برای صوراسرافیل مقاله‌ی چرند و پرند بنویسم و مخصوصاً شعر بگویم و من ظفره می‌رفتم، در آخرین ساعات پیش از چاپ روزنامه مرا در اطاقی محبوس می‌کردند

و مقدار زیادی سیگار در دسترس من گذاشتند و من ناچار به نوشتن و سرودن می‌پرداختم.»^۴

راستی چگونه دهخدای تنگ حوصله‌ای که به اصرار می‌نوشت و می‌سرود، تبدیل به دهخدای پژوهشگری شد که سی سال تمام روی دوزانو روزانه ۱۵ ساعت به تألیف لغت‌نامه می‌پرداخت؟ دهخدا چرا دست از مبارزه شست و به کنج خلوت تحقیق خود پناه برد؟ آیا دچار سرخوردگی

سیاسی شده بود؟ زمانه را مناسب فعالیت‌های سیاسی نمی‌دید؟
رسالت خود را پایان یافته می‌پنداشت و یا رسالت عظیم دیگری
در عرصه‌ای ماندگارتر بر دوش خود احساس می‌کرد؟

دهخدا در یادداشتی در مقدمه‌ی لغت‌نامه
(صفحه‌ی ۴۲۹) می‌نویسد: «مرا هیچ چیز از نام و
نان به تحمل این تعب طویل [لغت‌نامه] جز مظلومیت
مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی
وانداشت. چه، برای نان همه طرق به روی من باز
بود و با ابدیت زمان، نام را نیز چون جاودانی
نمی‌دیدم، پای‌بند آن نبودم و می‌دیدم که مشرق
باید به هر نحو شده است، با اسلحه‌ی تمدن جدید
مسلح گردد.»

چنان‌که از این نوشته برمی‌آید، دهخدا پس از
استقرار نظام مشروطیت و پیروزی ظاهری ملت،
بهترین روش مبارزه و تلاش برای رهایی و نجات ایران
را از انواع عقب‌ماندگی‌ها، مبارزه در جبهه‌ی فرهنگی
می‌یابد. اگر در سال‌های پیشین به زبان توده‌ی عام و
کم‌دانش، قطعه‌ی رؤسا و ملت را می‌سرود و
با فریاد آوردن شمع‌های مرده‌ادامه‌ی راه را به مبارزان
خاطر نشان می‌کرد، اینک با سپری شدن آن سال‌های
پر آشوب با تیزی درمی‌یابد که اگر توده‌ی از خواب
برخاسته، تغذیه‌ی فکری و فرهنگی نشوند، چنان‌خود
را در مقابل جهان پیش‌رفته‌ی اروپایی خواهند باخت که زیان
آن کم از دوران جهالت و خواب‌زدگی استبداد قاجاری نخواهد
بود. دهخدا هنوز در کار مبارزه است و این بار از جبهه‌ای دیگر
که امکان پیروزی حقیقی بیشتر است.

چگونگی پناهنده شدن دهخدا به سفارت انگلیس و تبعیدش
به اروپا پس از به توپ بسته شدن مجلس نیز می‌تواند در یافتن علت تغییر
شیوه‌ی دهخدا مؤثر واقع شود. به فرض که دهخدا پس از استقرار
مشروطه و جریان‌های بعد از آن مانند تعطیلی مجلس پی‌به‌سراب بودن
قانون و آزادی برده، با تجربه‌ی تلخی که از دوران تبعید و سیاست‌های
استعمارگرانه‌ی انگلیس اندوخته بود، عرصه‌ی سیاست را با حيله‌ها
و خیانت‌هایش بر نمی‌تافت، چرا در همین عرصه
نخواست به روشنگری مردم پردازد و نمونه‌ی یک
سیاستمدار با اخلاق را ارائه دهد؟ چگونه
شد آن مبارز دلیر که با نوشته‌های
چرند و پرند خود ولوله در
ارکان حکومت





مستبد محمد علی شاه می انداخت، به یکباره سکوت پیشه کرد؟ آیا به خاطر شهادت یار هم قدم و هم قلم خود میرزا جهانگیر خان شیرازی احساس گناه می کرد؟ آیا می اندیشید جهانگیر خان به خاطر مقالات چرند و پرند او جان باخته و او خود با توسل به سفارت انگلیس - دشمنی از نوع دیگر - جان خود را نجات داده است؟

آنچه مسلم است، سفارت انگلیس پس از به توپ بسته شدن مجلس توسط قوای روسی تلاش بسیار در نجات دهخدا، سید حسن تقی زاده، مساوات، عبدالرحیم خلخالی و چند تن دیگر کرد که همگی فرنگ رفته و از روشن فکران روزگار بودند. دولت انگلیس از بابت این خدمت بزرگ، چشم داشت بسیار از نجات یافتگان داشت. اما از دهخدا هیچ بهره ای نتوانست ببرد. دهخدا به زودی این خطر را احساس کرد که ممکن است ناخواسته و نادانسته به خدمت بیگانگان درآید. از این رو راه خود را از تقی زاده و دیگران جدا کرد. او هرگز شمع مرده ی خویش را فراموش نکرد. خصوصاً که خود را نیز در فرو مردن زود هنگام و ناجوانمردانه ی او بی گناه نمی دانست. دهخدا که سیاست را عرصه ای ناپایدار و سطحی یافت، تصمیم گرفت خدمتی عمیق و عریق به فرهنگ و ملت ایران بکند. خدمتی بزرگ که جز او از دیگری بر نمی آمد.

پروفیسور «کریستف بالایی» از ایران شناسان فرانسوی می نویسد: «شاید علت کناره گیری دهخدا از زندگی سیاسی عدم تمایل همیشگی او به این امر بود که به بازپچه ای در دست انگلیس بدل شود. او تا بدان جا از پول روی گردان بود که از حق التالیف لغت نامه نیز در گذشت. با آغاز جنگ جهانی، برای همیشه از کار سیاست کناره گرفت تا آخرین لحظات زندگی خود را وقف کار عظیم فرهنگی کند. با این همه دهخدا یک بار دیگر با حمایت بی چون و چرای خود از حکومت دکتر مصدق به سیاست روی آورد و با این کار شهامت و بزرگواری خود را به همگان نشان داد.»^۵

دکتر دبیرسیافی نیز در مقدمه ی دیوان دهخدا علت روی آوردن او را از سیاست به فرهنگ، تمام شدن دوره ی ویرانگری و آغاز دوره ی سازندگی با طرح نو معرفی می کند.

از آن جا که چگونگی پناه بردن دهخدا به سفارت انگلیس و تبعیدش به اروپا همواره مسأله برانگیز بوده است، به بررسی این جریان می پردازیم.

دهخدا خود، راجع به پناهنده شدنش به سفارت انگلیس چیزی نوشته است. ولی کسروی از قول عبدالرحیم خلخالی می نویسد: «... به خانه ی تقی زاده رسیدم. امیر حشمت و میرزا علی اکبر خان دهخدا و چند کس دیگر هم آن جا بودند. هم چنان در آن جا می بودیم تا جنگ به پایان رسید و چون همه ی آن اطراف را سربازان فرا گرفته بودند، کسی را یارای بیرون رفتن نمی بود و ما هم چنان نشسته نمی دانستیم چه باید

کرد. چندان ترس بر ما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید. سپس ما بدان سر شدیم که از خانه بیرون بیائیم. پس از آن که درشکه آوردند چهار تن: تقی زاده، دهخدا، من و یکی دیگر در آن نشستیم و به سفارت انگلیس رفتیم.»^۶

کسروی پناهنده شدن دهخدا را به سفارت انگلیس دلیل وابستگی او به حکومت انگلیس می داند. راستی چرا محمد علی شاه که کینه ای دیرین و عمیق از روزنامه ی صوراسرافیل در دل داشت، آن هم بیشتر از رهگذر مقالات سیاسی - انتقادی چرند و پرند دهخدا، پس از به توپ بستن مجلس، میرزا جهانگیر خان شیرازی را شهید کرد اما متعرض میرزا قاسم خان تبریزی صاحب امتیاز روزنامه نشد؟ و دهخدا نیز فقط چند صباحی به اروپا تبعید شد؟ شاید محمد علی شاه گمان می کرد تمام بلاهایی که از سوی صوراسرافیل متوجه او و نظام حکومتی می شود، زیر سر جهانگیر خان مدیر مسؤول روزنامه است.

«ابراهیم صفایی» نویسنده ی کتاب «رهبران مشروطه» می نویسد: «بیچاره جهانگیر خان فدای مقالات آتشین و نوشته های بی پروای دهخدا شد که در روزنامه ی صوراسرافیل با امضای مستعار می نوشت و خود با تقی زاده به سفارت انگلیس پناه برد.»^۷ این نوشته درباره ی دهخدا دور از انصاف می نماید. اگر امضاها مستعار دهخدا در پایان چرند و پرند مانند دخو، سگ حسن دله، برهنه ی خوش حال، خرمگس، غلام گدا، اسیر الجوال، روزنومه چی، نخود همه آش، رئیس انجمن لات ولوت ها، جغد دمدمی و غیره باعث اشتباه محمد علی شاه شد، دهخدا را نمی توان خائن یا وابسته دانست. نکات مبهم بسیاری در جریان بمباران مجلس و حمله به آزادی خواهان وجود دارد. از آن جمله تلاش تقی زاده برای نجات خود و چند تن معدود مانند دهخدا.

تقی زاده که خود از سران فعال مجاهدین بود و چند روز قبل از بمباران مجلس، اقدام به پخش اسلحه بین مبارزان کرده بود، صبح روز بمباران با وجود جلسه ی علنی مجلس خود را به بیماری زد و به مجلس نرفت و با وجودی که در خانه ی خود مقداری اسلحه ذخیره کرده بود، از خفاگاه بیرون نیامد و شایع شد که از همان جا با «ماژراستوکس» وابسته ی نظامی سفارت انگلیس تماس گرفته و بالباس میدل به همراه سید حسن مدیر جبل المتین و دهخدا و سید محمد رضا مساوات و تربیت و چند تن دیگر به سفارت انگلیس پناه برده است.

استوکس درباره ی این پناهنده گی در گزارش خود چنین نوشته است: «اگر تقی زاده و همراهانش را پناه نمی دادیم بدون شک دستگیر می شدند و بدون محاکمه به قتل می رسیدند.»^۸

پس از پناهنده شدن این گروه به سفارت انگلیس، ساختمان سفارت به دستور شاه محاصره شد. اما سفارت از باز پس دادن پناهندگان به شاه

خودداری کرد و برخورد‌هایی پیش آمد. مذاکرات طولانی شد و سرانجام سفارت پس از تلاش بسیار توانست قرار تبعید برای پناهندگان بگیرد و مدت آن را هم از ده سال که محمدعلی شاه می‌خواست، به یکسال و نیم کاهش دهد و حتی خرج سفر تبعیدی‌ها را از شاه بگیرد. تبعیدی‌ها در سایه‌ی پرچم انگلیس از کشور خارج شدند و دهخدا در پاریس خیلی زود راه خود را جدا کرد و جداگانه به تلاش‌های آزادی خواهانه‌ی خود ادامه داد.^۹

به هر حال با آن که نام دهخدا در فهرست نام کسانی نبود که محمدعلی شاه چند روز قبل از حمله به بهارستان، تبعید آن‌ها را از مجلس خواسته بود^{۱۰}، به اروپا تبعید شد و همین امر سبب داوری یک طرفانه کسروی درباره‌ی او شده است.

نویسنده‌ی کتاب «احوال و افکار علی اکبر دهخدا» در دفاع از وی می‌نویسد: «بر خلاف عقیده‌ی کسروی چگونه می‌توان متصور شد کسی که می‌گوید:

هنوزم ز خردی به خاطر دراست
که در لانه‌ی مایگان برده دست
به منقارم آن سان به سختی گزید
که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
پدر خنده بر گریه ام زد که هان
وطن داری آموز از مایگان،

وابسته‌ی بیگانه باشد؟ شاید عده‌ای را نظر بر این باشد که حکومت انگلیس مخصوصاً چنین اشخاصی را که در قلوب مردم جای دارند، برای مقاصد شوم خویش انتخاب می‌کند و می‌خواهد از اصطکاک‌های که توسط این‌ها در بین قشرها و طبقات مختلف اجتماعی به وجود می‌آورد، حداکثر بهره‌برداری را بنماید و به اصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرد ولی باید گفت دهخدا در این راه کمکی به آن‌ها نکرد و از آن جا که واقعاً به ایران و مردمانش عشق می‌ورزید، هیچ وقت داغ‌ننگ وطن‌فروشی را بر پشانی خود جای نداد. چون به محض اطلاع از چگونگی امر، از سیاست‌کناره گرفت. دهخدا پس از چندین و چند سال زحمت در راه هدف یک باره از سیاست دست کشید و به ادبیات و کار تحقیقی پناه آورد. او در وضع نامساعد مالی حتی از گرفتن حق‌التألیف لغت‌نامه خودداری نمود چه رسد به این که بخواهد به قیمت وطن‌فروشی به نوایی برسد.

شاید هم علت دیگر کناره‌گیری دهخدا از کارهای سیاسی این باشد که عادت به رک‌گویی داشت و در همه‌ی زمان‌ها نمی‌توان حرف رک زد و این کار او از چرند پرندش پیداست که پته‌ی همه‌ی افراد را بر روی آب می‌ریخته و به اصطلاح نقاط ضعف همه را مذکر می‌شده است.

در پایان توجه به مکتوب دهخدا به هنگام تبعید از ایران، صدق و پاکی او را در مبارزات آزادی خواهانه اش نشان می‌دهد. دهخدا این مکتوب را خطاب به مرحوم سیدابوالحسن صراف (بزرگ خاندان علوی) که مردی خیرخواه و مشروطه طلب بوده، نوشته است:

«خدمت ... عصر شنبه که فرداست محکوماً می‌روم. عیال و اولاد پدرم را بعد از او همیشه من نگاه می‌داشته‌ام. حالا خودم در غربت

و مادر و خواهرهایم در این جا گرسنه‌اند. اگر هنوز اسمی از خدا، وجدان، انصاف، مروّت و رحم در دنیا باقی است، مرا راحت کنید. والسلام. علی اکبر دهخدا».

و در نامه‌ی دیگر می‌نویسد:
«... اکنون می‌روم در حالی که یک نفر در تمام روی زمین نمی‌شناسم که یک نفر فقیر را دست‌گیری کند. یا یک خائفی را پناه دهد. افسوس که همین حرف دل و جگر انسان را پاره می‌کند. الان که ساعت هشت از شب است و تمام دنیا و عالم را در پیش‌نظرم مجسم کرده‌ام یک نفر در روی کره نمی‌شناسم که به خریداری شرف و حسن نیت و خدمت خالصانه‌ی من، یک ماه مرا نگاهداری کند. چه خوب است مرگ در دامن احباب و چه سخت است ... ولی این را هم جناب مخاطب رقعہ نباید فراموش کنند که این استیصال‌نامه از طرف کسی است که در مدت دو سال تمام در مقابل وعده‌ی وزارت و امید میلیون‌ها پول نلغزید و شرف را به هیچ‌یک از زخارف مبادله نکرد. از این رو تنها خواهشی که می‌کنم، در صورت رد یا قبول، این آخرین اثر وجود مرا که آبروی من است پیش کسی نریخته و سر را از خودشان تجاوز ندهند»^{۱۱}.



یادداشت

۱. «انسان اخلاقی با به عرصه‌ی سیاست نمی‌گذارد.» ضیاء مؤحد، دنیای سخن، ش ۷۶، ص ۳۰.
۲. اشاره به میرزا جهانگیرخان شیرازی معروف به صوراسرافیل مدیرمسئول روزنامه‌ی صوراسرافیل که در جریان حمله به مجلس شورای ملی به شهادت رسید و دهخدا شعری سوزناک را از زبان او به نام مسقط شمع مرده سرود.
۳. دیداری با اهل قلم، غلامحسین یوسفی، ج ۲، مقاله‌ی «دخو»، صص: ۱۴۹-۱۱۴.
۴. «شعر دهخدا» غلامعلی رعدی آذرخشی، آینده، سال ۵، ص ۴۴۴.
۵. سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، کریستف بالایی و میشل کویی پرس، ترجمه احمد کریمی حکاک، ص ۷۵.
۶. احوال و افکار علی اکبر دهخدا، عباس قنبرزاده، ص ۲۰.
۷. رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، دوره‌ی اول، ص ۳۵۵.
۸. همان، صص: ۳۵۷-۳۶۰.
۹. همان، صص: ۳۵۷-۳۶۰.
۱۰. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، محیط طباطبایی، ص ۱۳۶.
۱۱. دو یاسدگار از دوره‌ی مشروطیت، راهنمای کتاب، سال ۱۲، شماره‌های ۷ و ۸، صص: ۴۶۲-۴۶۳.